



# جمهوری اسلامی در بوته نقد





---

عنوان:	جمهوری اسلامی در بوته‌ی نقد
تولید محتوا:	اندیشکده برهان
تحریریه:	جعفر حسن‌خانی
	داوود صلاحی
	پیمان فراهانی
طراح جلد و صفحه آرا:	امیرحسین نبی
تاریخ انتشار:	اردیبهشت ماه ۱۳۹۳

---

[www.BORHAN.ir](http://www.BORHAN.ir)  
[info@borhan.ir](mailto:info@borhan.ir)

---

## مقدمه

در مورد انقلاب اسلامی ایران عرض کنم سی سال زمان زیادی نیست؛ اما این موضوع این نکته را پنهان نمی‌کند که ما به اندازه‌ی همین سی سال و فراتر از آن، به اندازه‌ی ظرفیت‌های کشور می‌توانستیم اقدامات فراوانی کنیم و نکردیم. در نتیجه، اکنون باید دست به آسیب‌شناسی بزنیم.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ و با آغاز تاریخ انقلاب اسلامی که در فضایی مسموم و در مواجهه با تاریخ مهاجم غرب مدرن شکل گرفته بود، ساختار جدیدی به نام جمهوری اسلامی ایران بنیان‌گذاری شد. با گذشت سه دهه از این تاریخ، به نظر می‌رسد ورای از دستاوردهای انکارناپذیر، نتوانسته‌ایم به هدف‌های والای انقلاب به مقتضای ظرفیت‌های آن برسیم. اما چرایی این مسئله را در گفت‌وگویی اختصاصی با دکتر شهریار زرشناس مورد مذاقه قرار داده‌ایم. آنچه در ادامه می‌خوانید متن کامل مصاحبه‌ی اندیشکده‌ی برهان با استاد شهریار زرشناس است که پیش‌تر برهان بخش‌هایی از آن را به صورت فیلم منتشر کرده بود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی، در طی سی و چهار سال، ما دستاوردهایی داشتیم، ولی هنوز به آرمان‌های انقلاب به طور کامل دست پیدا نکردیم. تحلیل و آسیب‌شناسی شما از فاصله‌ی شرایط فعلی با آرمان‌های انقلاب اسلامی چیست؟

برای مقدمه عرض کنم بنده معتقدم انقلاب اسلامی آغاز یک وقت تازه است و با وقت، تاریخ تأسیس می‌شود. انقلاب اسلامی تاریخ جدیدی را تأسیس کرده است؛ یعنی تاریخی و رای مجموعه‌ای از مناسبات اقتصادی و سیاسی صرف و رفتن و آمدن رژیم‌ها ظهور یافته است. از زمان ظهور یک تاریخ تا هنگامی که بسط یابد، تاریخ قبل را بپوشاند، نهادینه شود و افق‌های جدیدی را بگشاید و عوالم خود را بیافریند، مستلزم دوران گذاری طولانی است.

مثلاً در ذیل تاریخ غرب، گذار از یک عالم به عالم دیگر حدود چهارصد سال طول می‌کشد. علت اینکه از غرب مثال می‌زنم این

است که از آن شواهد زیادی در دست داریم و می‌توانیم به آن رجوع کنیم. اما در مورد آغاز و پایان تاریخ دینی بشر و عصر امت واحده و چگونگی انقراض آن و ظهور تاریخ شرق و اسطوره، مستندات در اختیار نداریم و در جایی ثبت و ضبط نشده است.

در یونان باستان از قرن اول میلادی، انحطاط غرب باستان شروع شده و در قرن چهارم و پنجم میلادی، صورت جدید جایگزین صورت قبلی می‌شود. همچنین از نیمه‌ی قرن دوازدهم و قرن سیزدهم انحطاط غرب قرون وسطا شروع می‌شود. اما تغییرات اساسی و گذار به عالمی دیگر، سیصد سال بعد، در قرن ۱۷ یا ۱۸ رخ می‌دهد. البته بنده به دلایلی معتقدم تاریخ غرب تمام شده است؛ یعنی مسئله این نیست که غرب مدرن به عنوان یک عالم تاریخی تمام شده و تاریخ دیگری به جای آن می‌آید.

در مورد انقلاب اسلامی ایران عرض کنم سی سال زمان زیادی نیست؛ اما این موضوع این نکته را پنهان نمی‌کند که ما به اندازه‌ی همین سی سال و فراتر از آن، به اندازه‌ی ظرفیت‌های کشور می‌توانستیم اقدامات

فراوانی کنیم و نکردیم. در نتیجه، اکنون باید دست به آسیب‌شناسی  
بزنیم. در پاسخ به پرسش شما لازم است چند نکته را یادآوری کنم.

اول اینکه انقلاب اسلامی در دل جهان به هم پیوسته‌ای رخ داد که ذیل  
غرب مدرن قرار داشت و غرب مدرن کاملاً بر آن مسلط بود. این  
جهان به قدری به هم پیوسته بود که هر گوشه‌ای از آن را که به هم  
می‌زدید، کل سیستم به هم می‌خورد. بنابراین کل سیستم در مقابل ما  
قرار داشت.

دوم اینکه انقلاب اسلامی در خود ایران هم در دل فرماسیون غرب‌زدگی  
شبه‌مدرن شکل گرفت. بنابراین انقلاب از لحظه‌ی اول در هر دو مقیاس  
جهانی و داخلی، توسط یک جهان متخاصم احاطه شده بود. این جهان  
به درستی درک کرده بود که انقلاب قصد دارد همه‌ی امور را تغییر  
دهد. به اعتقاد من، ما در داخل ضعف عمده داشتیم و می‌توانستیم  
کارهای بنیادینی کنیم که موقعیت ما را در جهان تقویت کند؛ اما این  
کارها انجام نشده است.

در توضیح عرض کنم که فرماسیون غرب‌زدگی شبه‌مدرن بلافاصله

پس از استبداد صغیر و بعد از اینکه مشروطه در سال ۱۳۲۷ هجری قمری به طور کامل به دست این آقایان افتاد و جریانی با محوریت ماسون‌های لژ بیداری به قدرت رسید. به این ترتیب، عملاً به این ترتیب، استارت فرماسیون غرب‌زدگی شبه‌مدرن در ایران زده شد.

از سال ۱۲۸۸ شمسی تا کودتای رضاشاه یازده سال فاصله بود و هرج و مرج درونی جریان حاکم (لژ ماسونی بیداری) موجب شد که نتوانند پروژه‌ی خود را اجرا کنند. بنابراین حرکت خود را عوض کرده و رضاشاه را بر سر کار آوردند. پس از آن، از سال ۱۳۰۰ شمسی کشور ما با سرعت فوق‌العاده‌ای، چهاراسبه به سمت تأسیس یک فرماسیون غرب‌زدگی شبه‌مدرن حرکت کرد.

ممکن است این سؤال ایجاد شود که چرا بنده به این نکات اشاره می‌کنم. دلیلش این است که انقلاب اسلامی در مقیاس داخلی، دقیقاً در مقابل این فرماسیون قرار گرفت و تمام مشکلات امروز ما هم میراث آن است.

این فرماسیون سه سیستم اصلی داشت. اول، سیستم سیاسی که رژیم



پهلوی مظهر و اراده‌ی سیاسی آن بود. در واقع، مادر این سیستم محسوب می‌شد، چون توانست بقیه‌ی سیستم‌ها را بسازد. دوم، سیستم اقتصادی غرب‌زدگی شبه‌مدرن که قبل از شکل‌گیری سیستم سیاسی آن (رژیم پهلوی) در کشور وجود داشت. جوانه‌هایی از سرمایه‌داری شبه‌مدرن از سال ۱۲۷۰ قمری در دوره‌ی ناصرالدین‌شاه پدید آمده بود، ولی مسلط نشده بود. سوم، سیستم فرهنگی که قوی‌تر از ابعاد اقتصادی بود و روشن‌فکرها مسئولیت هدایت آن را بر عهده داشتند. بنابراین، این سه سیستم در کنار هم، کل فرماسیون غرب‌زدگی شبه‌مدرن را ساختند.

فرماسیون غرب‌زدگی شبه‌مدرن در ایران مانند نوزادی ناقص‌الخلقه و ناکارآمد بود. از ابتدا این فرماسیون و نوزاد دچار بحران بود. پس از سال ۱۳۵۵، بحران اقتصادی و فرهنگی شدت یافت و منجر به بحران سیاسی و انقلاب شد. انقلاب اسلامی در مقابل هر سه سیستم ایستاد. اول، رژیم پهلوی و اراده‌ی سیاسی فرماسیون غرب‌زدگی شبه‌مدرن را در هم شکست. اما متأسفانه نقطه‌ضعف اینجا بود که سیستم اقتصادی و فرهنگی سر جای خود باقی ماندند. غافل از اینکه فرماسیون غرب‌زدگی



❖ در تاریخ جمهوری اسلامی، ما همیشه یک جناح لیبرال داشتیم. ابتدا بازرگان و دولت موقت بودند و پس از ضربه خوردن آن‌ها در ماجرای تسخیر لانه‌ی جاسوسی، بنی‌صدر در این جایگاه قرار می‌گیرد. پس از او یک جریان نئولیبرال پنهان در حکومت زاده می‌شود که دقیقاً در دل دولت مهندس موسوی پایگاه دارد.

شبه‌مدرن یک مجموعه است و ما باید از کل آن عبور می‌کردیم. پس از انقلاب اسلامی، سیستم اقتصاد و فرهنگ در این کشور ضربات جدی زیادی خوردند (سیستم اقتصادی بلافاصله پس از پیروزی انقلاب و سیستم فرهنگی به ویژه از سال ۶۰ به بعد). نمایندگان سیستم فرهنگی، روشن‌فکران (اعم از روشن‌فکران به اصطلاح دینی و غیرمذهبی) بوده و نمایندگان سیستم اقتصادی، سرمایه‌داری سکولار شبه‌مدرن ایران به شمار می‌روند.

این گروه دقیقاً از فردای انقلاب کاملاً با برنامه و هماهنگی به سمت بازسازی این سیستم حرکت کردند. به این صورت که بخشی از جریان روشن فکری (که بیشتر گرایش‌های لیبرالی دارد و پس از مدتی نئولیبرالیسم را در ایران متولد کرد) به حاکمیت وصل شد.

در تاریخ جمهوری اسلامی، ما همیشه یک جناح لیبرال داشتیم. ابتدا بازرگان و دولت موقت بودند و پس از ضربه خوردن آن‌ها در ماجرای تسخیر لانه‌ی جاسوسی، بنی‌صدر در این جایگاه قرار می‌گیرد. پس از او یک جریان نئولیبرال پنهان در حکومت زاده می‌شود که دقیقاً در دل دولت مهندس موسوی پایگاه دارد. این مجموعه شامل بروکرات تکنوکرات‌هایی است که نقش بسیار مهمی در بازسازی دو سیستم دیگر (فرهنگی و اقتصادی) بازی می‌کنند.

در حقیقت، آرایش اقتصادی و سیاسی ایران به این شکل تغییر می‌یابد: در اواخر دهه‌ی ۶۰ نظام جمهوری اسلامی روی کار است که وجه مسلط سیستم سیاسی آن وجه ولایی است، ولی وجه غیرمسلط نیرومند، پنهان‌روش و پرنفوذی دارد که اگرچه بروز سیاسی ندارد، اما به شدت

در عرصه‌ی اقتصاد و فرهنگ فعالیت می‌کند و به دنبال بازسازی سیستم‌های آسیب‌دیده‌ی خود است.

این گروه در دهه‌ی ۶۰، با مهره‌چینی در وزارت ارشاد و علوم کاملاً موفق به این کار شدند. همچنین جریان شورای عالی انقلاب فرهنگی را به دقت تغییر مسیر دادند. من فکر می‌کنم عبدالکریم سروش، خاتمی، رضا تهرانی، شمس‌الواعظین و به طور کلی «حلقه‌ی کیان» و «کیهان فرهنگی» نقش بسیار مؤثر و زیرکانه‌ای بازی کردند. این عده با بازسازی سیستم فرهنگی خود، به بخشی از سیستم سیاسی تبدیل شدند. به علاوه پس از سال ۶۸، سیستم اقتصادی را هم بازسازی کردند. در این بازسازی، مدلی که این بار ظهور کرد، نه لیبرالیسم کلاسیک بود و نه سوسیال‌دموکراسی بود، بلکه مدل «نئولیبرالیسم» بود.

در تعاملی دقیق، بازسازی مدل اقتصادی به فرهنگ قدرت داد و سیستم فرهنگی نیز زمینه‌ی بازسازی سیستم اقتصادی را فراهم کرد. از طرفی، بخش سیاسی حاضر در حاکمیت به هر دو کمک می‌کرد. به همین دلیل، حلقه‌ی پروکرات‌های دهه‌ی ۶۰ (که ادعا می‌کردند گرایش‌های

چپ دارند) عامل اجرای «نئولیبرالیسم اقتصادی» از سال ۶۸ به بعد می شوند.

این گروه با تمام شعارهای رنگارنگ دهه‌ی شصتی‌شان، زمینه‌ساز تهاجم فرهنگی می شوند. اساساً قوی‌ترین عنصر تهاجم فرهنگی در دل خود نظام جمهوری اسلامی، در وزارت ارشاد و علوم دهه‌ی ۶۰ بود. این‌ها آن‌چنان نیروسازی و مهره‌چینی کرده بودند که بدنه‌ی وزارت‌خانه‌ها قابل شکستن نبود، چون کاملاً از نیروهای خودشان اشباع بود. در واقع از دهه‌ی ۶۰، مهندس موسوی نخست‌وزیر کشور بود و ما امروز متوجه می شویم که چرا آن زمان عده‌ای اصرار داشتند مهندس موسوی نخست‌وزیر شود. ما امروز متوجه می شویم که شهید آیت چرا مخالف مهندس موسوی بود. ما امروز متوجه می شویم چرا اصرار به مهندس موسوی این قدر زیاد بود.

به این ترتیب، انقلاب از ابتدا با بحران تفکر روبه‌رو بود. به عبارتی، این بدان معنا بود که انقلاب دشمن خود را نمی‌شناخت و متوجه نشد در هم شکستن سیستم سیاسی کافی نیست. باید هرچه سریع‌تر



❖ انقلاب از ابتدا با بحران تفکر روبه‌رو بود. به عبارتی، این بدان معنا بود که انقلاب دشمن خود را نمی‌شناخت و متوجه نشد در هم شکستن سیستم سیاسی، کافی نیست. باید هرچه سریع‌تر سیستم فرهنگی را تغییر داده و برنامه‌ی جدیدی برای اقتصاد طراحی می‌کرد.

سیستم فرهنگی را تغییر داده و برنامه‌ی جدیدی برای اقتصاد طراحی می‌کرد (حتی برنامه‌ی موقت برای دوره‌ی گذار). ممکن است نتوانیم اقتصاد اسلامی را محقق کنیم، اما می‌توانیم اقتصادی طراحی کنیم که چشم‌اندازش اسلامی بوده و نگاه به مدینه‌النبی داشته باشد.

می‌توانستیم از شر نئولیبرالیسم رها شویم و یک اقتصاد عدالت‌محور مخصوص دوران گذار را برنامه‌ریزی کنیم. در حالی که ما حتی به این نکات فکر نکردیم. بنده در میان تمام بزرگان دهه‌ی ۶۰، تنها دو نفر را

دیدم که به این مسائل فکر می‌کردند: شهید مرتضی آوینی و آقای داوری. شهید آوینی تنها کسی بود که از خطر علم مدرن و نسبت ما با مظاهر عالم مدرن حرف می‌زد. در بعضی از سخنرانی‌های پراکنده‌ی آقای داوری در سال‌های ۶۲ و ۶۳ هم این نکته به چشم می‌خورد. البته به نظر می‌رسد به قدری به ایشان فشار آوردند که دیگر تکرار نشد. گفتن این مسائل در آن دهه، بسیار سخت و خطرناک بود، چون جریان عبدالکریم سروش بر فضای فرهنگی، رسانه‌ای، مطبوعاتی و تا حدی فضای سیاسی کشور سیطره داشت. مشکل این بود که انقلاب دشمن خود را به درستی نمی‌شناخت. همه تصور می‌کردند اگر فرد نمازخوانی یک مجموعه را مدیریت کند، مسئله حل می‌شود.

غافل از اینکه ما به یک مدل تازه نیاز داریم و حتی هنوز آن را تدوین نکرده‌ایم. ما هنوز مانیفست سینمای دینی و ادبیات ملتزم با آرمان‌های انقلاب نداریم و نتوانستیم یک دوره تاریخ غرب را از موضع خودمان بنویسیم. پس هنوز مرزهای هویتی خود را با غربی‌ها تعریف نکرده‌ایم. تعریف نکردن مرز، یعنی مرزی وجود ندارد. در نتیجه، همه چیز

به داخل هجوم می‌آورد. از طرفی، ما در هیچ زمینه‌ای چیزی تولید نکردیم و در عوض، آن‌ها قدرت و مترجم و استاد و سیستم دانشگاهی را در دست دارند. به این ترتیب، منفعل می‌شویم و انقلاب در سیستم موجود هضم می‌شود. این اتفاق دقیقاً مطلوب آن‌هاست.

در حقیقت، آن‌ها می‌خواهند با بازسازی سیستم فرهنگی و اقتصادی، سیستم سیاسی را کاملاً در اختیار خود بگیرند (البته همواره بخشی از سیستم سیاسی در دستشان بوده است). با این کار، فرماسیون غرب‌زدگی شبه‌مدرن را بازسازی خواهند کرد؛ همان‌طور که در گذشته با دو کودتا این کار را انجام دادند. اولی، شبه‌کودتای ۱۸ تیر سال ۷۸ و دومی کودتای رنگی و مخملی ۸۸ که کاملاً برنامه‌ریزی شده بود.

نقطه‌ی اتکای این عده، سیستم اقتصادی و فرهنگی بود و به دقت برنامه‌ریزی کردند. در واقع، آرایش اقتصادی ایران به شکلی عوض شد که طبقه‌ی متوسط مدرن به وجود آمد. لایه‌ی فوقانی این طبقه سکولار بوده و کاملاً در خدمت این‌هاست. لایه‌ی میانی و تحتانی تا حدودی پتانسیل اندیشه‌ی دینی دارد.



در توضیح طبقه‌ی متوسط مدرن عرض کنم که این طبقه از اوایل قرن بیستم ظهور کرده و همواره در خدمت امپریالیسم و رژیم‌های وابسته و دست‌نشانده بوده است. در دهه‌ی ۴۰، یکی از اهداف اصلاحات اقتصادی و انقلاب سفید این بود که در ایران یک طبقه‌ی متوسط مدرن به وجود بیاورند تا پایگاه رژیم شاه باشد؛ اما انقلاب اسلامی سال ۵۷ مانع آن شد.

از طرفی، این طبقه هنوز قوی نبود، تنها یک میلیون نفر عضو داشت و وزن کیفی مناسبی نداشت. این گروه توانستند با تغییر آرایش اقتصادی ایران، طبقه‌ی متوسط مدرن را کاملاً بازسازی کنند. گردش سرمایه به سمت بخش خصوصی رفت و سرمایه‌ریزی سکولار را در ایران پدید آورد. البته برخلاف اسمش، دولتی است و ۹۰ درصد رانت‌ها به جیب این سرمایه‌داری ریخته می‌شود. بخشی از این سرمایه‌داری خودبه‌خود باید به بدنه‌ی تکنوکرات بروکرات منتقل شود که عبارت است از طبقه‌ی متوسط مدرن ایران و لایه‌های فوقانی آن.

سؤال اینجاست که این بدنه چگونه تربیت شد؟ در دهه‌ی ۶۰ عبدالکریم

سروش با گسترش علوم انسانی و تغییر نظام دانشگاهی دست به این کار زد. در واقع سروش با این کار، عده‌ای تکنوکرات بروکرات تربیت کرد که هسته‌ی مرکزی طبقه‌ی متوسط مدرنی را تشکیل دهند و از سال ۶۸ به بعد، مدل اقتصادی ایران را بسازند. در مرحله‌ی بعد، ترکیب این دو، یک نیروی سیاسی آلترناتیو در مقابل نظام ایجاد کرد. فرهنگ آن هم سکولار بود و مسائل دینی و مذهبی را مسخره می‌کرد.

ضمن اینکه وزارت ارشاد و علوم با برنامه‌ریزی دقیق، ادبیات ضدآرمان‌گرا در دهه‌ی ۶۰، تئوری‌پردازی‌های لیبرالی و ترویج تفکر آیزایا برلین و پوپر و غیره در ایران را مکمل آن قرار داد. سپس یک سرمایه‌داری سکولار کاملاً قدرتمند پس از سال ۶۸ ظهور کرد که آن‌ها را از نظر اقتصادی تأمین می‌کرد. روزنامه‌ی همشهری و ایران تأسیس شد تا تبدیل به ارگان مخصوص این جریان شود. در نهایت، حرکتی خزننده و مکمل برای پس گرفتن سیستم سیاسی رخ داد.

با نگاهی به تاریخ ایران درمی‌یابیم از سال ۱۲۲۵ قمری که اولین هسته‌های روشن‌فکری و لژهای مخفی ماسونی توسط دولتمردان

انگلیسی، جیمز موریو و سرجونز تأسیس شد تا سال ۵۷، روشن فکری ایران دو شاخه‌ی دینی و غیردینی با گرایش‌های متعدد داشت. در دهه‌ی ۶۰، نئولیبرالیسم در داخل و خارج در جریان روشن فکری رسوخ کرد و از سال ۶۸ پیوند آن‌ها نزدیک شده و آثارشان در اینجا ترجمه و منتشر می‌شود.

شایگان و جهانگلوه به کشور می‌آیند و عطاءالله مهاجرانی به آن‌ها می‌پیوندد. از سال ۷۰ به بعد، نئولیبرالیسم تبدیل به ایدئولوژی اصلی این‌ها می‌شود. وزارت ارشاد در خدمت آن‌هاست؛ حلقه‌ی کیان، ماهنامه‌ی زنان، مجله‌ی ارغنون، انتشارات طرح نو و مجموعه‌ی آینه را تأسیس می‌کنند و رانت‌های ویژه برای بعضی از ناشران در نظر می‌گیرند.

جالب است که همه‌ی این افراد متعلق به یک حلقه و در دولت مهندس موسوی فعال بودند. در حقیقت، سرنخ همه‌ی آن‌ها در دولتمردان دولت موسوی به چشم می‌خورد. از طرفی، نیروهای انقلابی سردرگم و بی‌برنامه و دچار روزمرگی بودند. در نتیجه، انقلاب به جای اینکه اقتصاد عدالت‌محور



❖ در شرایط فعلی کار ما فوق‌العاده دشوار است، چون بخش عمده‌ای از قطار انقلاب در تصرف دشمن ناشناخته درآمده است. مدت‌ها پیش، بعد از شکست کودتای سال ۸۸، بنده در مجموعه‌ای از مقالات که به صورت کتاب «اشارات و تنبیهات» منتشر شد، نظر خود را نوشتم. به نظر من، ما باید دو حرکت مهم زیربنایی در سیستم فرهنگی و اقتصادی و یک حرکت مکمل در عرصه‌ی سیاسی انجام دهیم.

ایجاد کند، نئولیبرالیسم اقتصادی ایجاد کرد. در عرصه‌ی فرهنگی نیز نقطه‌ی قوت انقلاب به نقطه‌ی ضعف آن تبدیل شد و بازی را به دست آن‌ها سپرد. در مجموع، کلیت روشن‌فکری ایران زیر چتر نئولیبرالیسم قرار گرفت که پدیده‌ی بسیار عجیبی بود. در تاریخ روشن‌فکری ایران، از سال ۱۳۲۰ قمری، هرگز دیده نشده روشن‌فکری زیر چتر یک ایدئولوژی به وحدت برسد. چپ‌ترین چپ و راست‌ترین راست همگی در نئولیبرالیسم به وحدت رسیدند. این اتفاق نظر بسیار پر معنی است.

در این پروژه‌هی نئولیبرالیسم ایرانی ما نقاط ضعفی داشتیم. اول اینکه هیچ ساختاری برای تربیت نیرو وجود نداشت. دوم اینکه حتی اگر کسانی در همین فضا به صورت خودجوش ساخته می‌شدند، امکان بروز تفکرات خود را نداشتند. نکته‌ی سوم اینکه ساختارهای برآمده از انقلاب دچار مشکل شدند؛ یعنی ساختاری مانند جهاد هم به تدریج بروکراتیک و ناکارآمد شد. این قبیل ضعف‌ها ما را به بن‌بست رساند. سؤال اینجاست که نظام جمهوری اسلامی در حال حاضر در مقابله با این پروژه چگونه باید تدبیر کند؟

در شرایط فعلی، کار ما فوق‌العاده دشوار است، چون بخش عمده‌ای از قطار انقلاب در تصرف دشمن ناشناخته درآمده است. مدت‌ها پیش، بعد از شکست کودتای سال ۸۸، بنده در مجموعه‌ای از مقالات که به صورت کتاب «اشارات و تنبیهات» منتشر شد، نظر خود را نوشتم. به نظر من، ما باید دو حرکت مهم زیربنایی در سیستم فرهنگی و اقتصادی و یک حرکت مکمل در عرصه‌ی سیاسی انجام دهیم.

الآن آرایش اقتصادی کشور ما به این صورت است: یک سرمایه‌ی بزرگ سکولار بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ میلیارد دلار پول سرگردان وجود دارد، که امنیت سیاسی ما را به راحتی تهدید می‌کند و اگر به بازار ارز، طلا، سکه و هر جای دیگری برود، همه‌ی معادلات را تغییر می‌دهد. این رقم در مقایسه با بودجه‌ی اقتصاد کشور و فروش نفت (۱۲۰ میلیارد دلار) فوق‌العاده کلان است. البته این پول برخلاف اسمش سرگردان نیست، بلکه بعضی از جریان‌ها آن را هدایت می‌کنند.

در ضمن یک سرمایه‌ی بزرگ غیرسکولاری هم وجود دارد که متعلق به سرمایه‌داری سنتی ایران است. خطر این به اندازه‌ی اولی نیست، ولی باید دقت کرد که این‌ها پیوندهای اقتصادی فراوانی با هم دارند. گام اول کنترل این پدیده‌ی خطرناک است. به نظر بنده، باید یک قطب اقتصادی نیرومند و امین درست کنیم. من معتقدم سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بهترین گزینه برای این کار است.

سپاه باید نیروی فوق‌العاده قدرتمند و استراتژیک اقتصادی پیدا کند. وقتی احساس خطر برای انقلاب می‌شود، بر اساس اساسنامه،



❖ به نظر بنده، باید یک قطب اقتصادی نیرومند و امین درست کنیم. من معتقدم سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بهترین گزینه برای این کار است. سپاه باید نیروی فوق العاده قدرتمند و استراتژیک اقتصادی پیدا کند. وقتی احساس خطر برای انقلاب می‌شود، بر اساس اساسنامه، سپاه حتماً باید در هر زمینه‌ای وارد صحنه شود.

سپاه حتماً باید در هر زمینه‌ای وارد صحنه شود. سپاه باید با حضور سنگین اقتصادی خود، قدرت مانور این سرمایه‌ی سکولار را محدود کرده و حتی بخشی از آن سرمایه را در اختیار بگیرد. به عبارت دیگر، گلوگاه‌های استراتژیک اقتصادی ما نباید تحت عنوان خصوصی‌سازی و اقتصاد آزاد، در دست مجموعه‌ای به جز سپاه باشد.

در ابتدای انقلاب، به دلیل فضای مارکسیستی، سؤال همه این بود که مالکیت خصوصی باشد یا خیر. در صورتی که با نگاه به سیره‌ی

حضرت رسول و حضرت علی، درمی یابیم اقتصاد اسلامی، ولایی است؛ یعنی مبنا در دست ولی است.

در واقع اراده‌ی ولی باید در اقتصاد اسلامی گسترش پیدا کند. پس ما باید به سمت ساختن یک اقتصاد دوران گذار شبیه به اقتصاد اسلامی حرکت کنیم. این اقتصاد باید به قول شهید آوینی، نظر به باطن مدینه‌النبی داشته باشد.

گام دوم اینکه باید دست به اصلاحات اقتصادی عدالت‌طلبانه بزنیم، حتی به صورت محدود. وقتی سرمایه‌ی بزرگ را محدود می‌کنیم، باید آن را به بخش دیگری بسپاریم. می‌توانیم این سرمایه را به طبقه‌ی فرودست جامعه دهیم و با این کار، ضریب امنیت نظام را افزایش دهیم، زیرا بخشی از لایه‌های جامعه که آمادگی فرهنگی دارند، با نظام همراه و همدل خواهند شد.

در این قدم، می‌توانیم از بسیاری از مدل‌های استراتژیک، مثل خانه‌سازی، دادن امکانات ویژه و غیره بهره ببریم که در کشورهای مختلف نتیجه داده است. به این ترتیب، بخشی از اقشار فرودست جامعه



به نظام نزدیک شده و ضریب امنیت نظام بالا می‌رود. به علاوه، قدرت سرمایه‌ی نئولیبرال سکولار کاملاً کاهش می‌یابد. این حرکت‌ها طوفانی از مقاومت‌های سیاسی و فرهنگی جریان نئولیبرال را موجب خواهد شد. در مرحله‌ی سوم، گام مکمل این است که آرایش فرهنگی جامعه را عوض کنیم. در حال حاضر، آرایش فرهنگی کشور در بازار مطبوعات، نشر و فضای دانشگاهی به نفع جریان لیبرال است. حتی در زمان دکتر احمدی‌نژاد هم این روال حاکم بود.

متأسفانه برنامه‌ریزان به دلیل بی‌تدبیری، زمانی که وزارت ارشاد را در اختیار داشتند، نتوانستند کاری از پیش ببرند. در حال حاضر، رسانه، سینما، تئاتر و دانشگاه‌ها کاملاً در دست آنهاست. اصلاً به نظر نمی‌رسد ما در یک جامعه‌ی اسلامی زندگی می‌کنیم و صدای ما بسیار ضعیف است.

تغییر آرایش فعلی نیاز به برنامه‌ریزی استراتژیک دارد و متولی آن وزارت ارشاد است. این وزارت‌خانه در دوره‌ی دوم ریاست‌جمهوری آقای احمدی‌نژاد، عملکرد بسیار ضعیفی داشت و در دوره‌ی اول هم



❖ به نظرم، ما باید حلقه‌های مستقل از وزارت ارشاد را در حوزه‌های مختلف اندیشه‌ای، مطبوعاتی و انتشاراتی پرورش دهیم. مثلاً اگر امروز پنجاه انتشارات وجود دارند که تاخت و تاز می‌کنند، ما حداقل سی انتشارات بسازیم و با این کار توازن موجود را تغییر دهیم.

متأسفانه هیچ کاری صورت نگرفت. سؤال اینجاست که در حال حاضر (که وزارت ارشاد در دست ما نیست) باید چه کنیم؟

به نظرم، ما باید حلقه‌های مستقل از وزارت ارشاد را در حوزه‌های مختلف اندیشه‌ای، مطبوعاتی و انتشاراتی پرورش دهیم. مثلاً اگر امروز پنجاه انتشارات وجود دارند که تاخت و تاز می‌کنند، ما حداقل سی انتشارات بسازیم و با این کار توازن موجود را تغییر دهیم.

به لطف خدا و پتانسیل بالای مذهبی مردم ایران، هرگاه ما مسئله‌ای

را مطرح می‌کنیم، بازتاب فوق‌العاده‌ای از مردم می‌گیریم. گویی مخاطب وجود داشته، اما محصول مطلوب خود را پیدا نکرده بوده است. باید اندیشکده‌ها، پژوهشکده‌ها، نشریات، هفته‌نامه‌ها، ماهنامه‌ها و روزنامه‌ها تأسیس شوند. اگر وزارت ارشاد بودجه نمی‌دهد، از طریق دیگر باید دست به کار شویم.

بنده بر این باورم برای این کار، نیروی انسانی کافی وجود دارد؛ اما مدیریتی که این کار را بفهمد وجود ندارد. ما حداقل می‌توانیم ده اندیشکده‌ی مانند شما، پنج روزنامه‌ی جدی و چند نشریه‌ی تئوریک داشته باشیم. اما مدیری که این موضوع را بفهمد متأسفانه وجود ندارد. فهم مدیر ما از کار، برگزاری سمینار، همایش، پارچه‌نویسی و ایجاد سروصداست. حضور فعالانه‌ی ماست که می‌تواند ماجرا را تغییر دهد و تأثیرگذاری نظام را در وزارت ارشاد و علوم بالا برد. به عبارتی، اگر فضا در پایین جامعه عوض شود، خودبه‌خود ارگان‌های دیگر نیز به فکر فرومی‌روند. این صدا اگر نتواند وزارت‌خانه را در اختیار ما قرار دهد، حداقل از میزان حرکت آن کم خواهد کرد.



❖ بنده بر این باورم برای این کار، نیروی انسانی کافی وجود دارد، اما مدیریتی که این کار را بفهمد وجود ندارد. ما حداقل می‌توانیم ده اندیشکده مانند شما، پنج روزنامه‌ی جدی و چند نشریه‌ی تئوریک داشته باشیم. اما مدیری که این موضوع را بفهمد متأسفانه وجود ندارد.

نکته‌ی منفی دیگر کنندی، خستگی و بی‌حالی شورای عالی امنیت فرهنگی است و متأسفانه هوشیارانه عمل نمی‌کند. من نمی‌فهمم چرا سؤالات کنکور ارشد و دکترا باید از متون بابک احمدی استخراج شود، نه آقای مددپور؟ چرا در یکی از کتاب‌های انتشارات سمت، به جای آقای رهگذر، نام و متن دولت‌آبادی و ساعدی را می‌بینیم؟ فهم این امر برای بنده مشکل است که چرا باید نسبت به حضور پررنگ اساتید آشکارا سکولار در دانشگاه‌ها ساکت باشیم؟

این تصمیم‌گیری‌ها نیاز به مدیریت قدرتمند دارد. در مجموع، اگر بتوانیم توازن قوا را در سیستم فرهنگی و اقتصادی دگرگون کنیم، زمینه برای به انزوا کشیدن جریان نئولیبرال درون حاکمیت فراهم می‌شود؛ چراکه یک جریان نئولیبرال همیشه آویزان حاکمیت بوده و به هیچ نحو قصد کناره‌گیری را ندارد که جریان «حزب منحل‌ه‌ی مشارکت» نمونه‌ی اعلای آن است.

**شما در مورد موضوعات فرهنگی و اقتصادی به نکات مهمی اشاره کردید. در بحث‌های سیاسی راهکار چیست؟**

در عرصه‌ی سیاسی باید این موضوع را مورد توجه قرار داد که در اصل، در نظام اسلامی، اراده‌ی ولی باید در تمام سطوح متجلی باشد؛ اما واقعیت ماجرا این است که در جامعه‌ی ما این‌گونه نیست. هسته‌های مقاومت فراوانی در مقابل اراده‌ی ایشان وجود دارند که به صورت پنهانی فعالیت می‌کنند؛ یعنی به زبان آن را تحسین می‌کنند، ولی در عمل نمی‌گذارند اجرایی شود.

راه‌حل این است که نئولیبرالیسم موجود را در بدنه‌ی سیاسی ایزوله کرده و کنار بگذاریم. این کار تنها زمانی محقق خواهد شد که این جریان پشتوانه‌ی مالی و بلندگوهای فرهنگی خود را از دست بدهد. تا این جریان بازی را در فرهنگ و اقتصاد برده باشد نمی‌توان توقع داشت که بشود در سیاست این جریان را به انزوا کشاند.

**|| به نظر می‌رسد با این گروه‌ها (که به صورت آشکار فعالیت نمی‌کنند) باید در فضای اندیشه‌ای و تئوریک مقابله کنیم؛ یعنی به جای بحث سلبی، بیشتر به مباحث ایجابی بپردازیم. نظر شما چیست؟**

در ابتدای انقلاب، بحران تفکر باعث شد دشمنان و مشکلات را به درستی تشخیص ندهیم. ما متوجه نشدیم این سیستم دانشگاهی به‌جامانده از رژیم طاغوت، مشکل ماست. تصور می‌کردیم با این شعار ساده که «اسلام با علم موافق است»، باید هر آنچه را در این سیستم تولید می‌شود تحت عنوان علم ترویج کنیم. در نتیجه، از دل



❖ در نظام اسلامی، اراده‌ی ولی باید در تمام سطوح متجلی باشد، اما واقعیت ماجرا این است که در جامعه‌ی ما این‌گونه نیست. هسته‌های مقاومت فراوانی در مقابل اراده‌ی ایشان وجود دارند که به صورت پنهانی فعالیت می‌کنند؛ یعنی به زبان آن را تحسین می‌کنند، ولی در عمل نمی‌گذارند اجرایی شود.

آن، برنامه‌ی استراتژیک عبدالکریم سروش در آمد و باعث شد از میان چهارده میلیون فارغ‌التحصیل دانشگاهی، بیش از ده میلیون نفر، باورهای سکولار داشته باشند. همه‌ی آن‌ها از روستا و شهر با باورهای مذهبی وارد دانشگاه شده و بعضاً بی‌مذهب و منافق و ضدانقلاب بیرون رفتند. نتیجه‌ی درک غلط از علم مدرن این بود که علم حتی اگر در چین یا نزد منافق باشد، باید آن را کسب کرد. زمانی که نشریه‌ی کیان در سال‌های ۶۹ و ۷۰ تأسیس شد، من به یکی از دوستان عزیزم گفتم که این مجموعه قصد



❖ برنامه‌ی استراتژیک عبدالکریم سروش باعث شد از میان چهارده میلیون فارغ‌التحصیل دانشگاهی، بیش از ده میلیون نفر باورهای سکولار داشته باشند. همه‌ی آن‌ها از روستا و شهر با باورهای مذهبی وارد دانشگاه شده و بعضاً بی‌مذهب و منافق و ضدانقلاب بیرون رفتند.

دارند زیرساخت‌های تئوریک بسازند. ایشان جواب داد «تیراژ آن‌ها دو هزار نسخه است و اگر ما با آن‌ها برخورد کنیم، بزرگ و مهم می‌شوند.» این فرد نمی‌توانست درک کند همین دو هزار تیراژ می‌تواند ظرف ده سال زیرساختی بسازد که بعدها جامعه را عوض کند و توده‌های انسانی را بسازد که مخالف شما هستند. پس مشکل ما فقدان بینش تئوریک است که نمی‌تواند قدرت اندیشه را درک کند.

نکته‌ی دیگر اینکه یکی از مشکلات ما این است که هرگاه شروع به



نقد می‌کنیم، به ما خرده می‌گیرند که ایجابی حرف بزنیم، نه سلبی. دقت کنید که بدون بیان ضعف‌های نئولیبرالیسم، نمی‌توانیم جایگزینی برای آن تعیین کنیم. در حقیقت، جایگزین ما ناظر بر ضعف‌های آن است. چرا پروژه‌ی تبدیل صداوسیما به دانشگاه با شکست مواجه شد؟ چون ماهیت آن را نمی‌شناختیم. ما هنگامی می‌توانیم یک مانیفست برای صداوسیما بنویسیم که ظرفیت‌ها و محدودیت‌های آن را بشناسیم. ما آرمان خوبی داشتیم، اما نمی‌دانستیم این رسانه چقدر می‌تواند به ما کمک کند. تمام مدیران آن مثل آقای لاریجانی و ضرغامی خوب و ولایتی هستند، اما بینش درستی ندارند. در دانشکده‌ی صداوسیما، فقط مدل‌های غربی تدریس می‌شوند. واضح است فارغ‌التحصیلان آن، که در آینده مدیر شبکه‌های مختلف می‌شوند، مدل غربی را اجرا خواهند کرد.

|| آقای دکتر، به نظر می‌رسد مشکل جدی‌تر ما این است که در خصوص تغییر یا حفظ ساختارها هیچ فکری نکرده بودیم. آیا ما باید صداوسیما، ساختار آموزشی و اساساً ساختار

بروکراتیک را در زمان انقلاب حفظ می‌کردیم یا آن را تغییر داده و به تأسیس نهادهایی غیر از آنچه بود می‌اندیشیدیم؟ اساساً این ساختارها چقدر با ماهیت انقلاب اسلامی همخوانی و سازگاری داشته‌اند؟ پرسشی که بنده دارم ناظر بر افراد و جریان‌ها نیست، بلکه تأکید بنده بر شناخت ماهیت ساختارهاست.

پرسش بسیار خوبی مطرح کردید. همان‌طور که عرض کردم، فقط دو نفر در دهه‌ی ۶۰ به این مسئله فکر می‌کردند. سؤال ما این است که چرا باید آن ساختار دانشگاه را می‌پذیرفتیم و ادامه می‌دادیم؟ ماهیت آن چه بود و از کجا آمده بود؟ بنده معتقدم سیستم آموزشی ما باید دگرگون می‌شد. البته نمی‌توانستیم تلویزیون را از خانه‌های مردم بیرون ببریم، چون تبدیل به یک عادت و فرهنگ شده بود. در عین حال، می‌توانستیم سیاست دیگری اتخاذ کنیم، اما به جای آن، سطحی‌ترین و ظاهری‌ترین برخورد را در پیش گرفتیم.

برخوردهای ما سطحی، ظاهری و بسیار قشری بود. البته به نظر بنده، آن برخوردهای قشری و افراطی تعمدی بود. در واقع آن‌ها چنان انزجاری



❖ عبدالکریم سروش (که از سال ۵۵ معتقد بود بهشت و جهنم وجود ندارد و فقط تمثیل است) دست به گزینش قشری در دانشگاه زد. این فرد که باور مذهبی نداشت، با این کار تنها دید مردم را تخریب کرد و پروژه‌ی اسلامی کردن دانشگاه‌ها را هم به محاق برد.

در بین مردم ایجاد کردند که بتوانند نتایج بعدی را بگیرند. شاهد سخnm اینکه عبدالکریم سروش (که از سال ۵۵ معتقد بود بهشت و جهنم وجود ندارد و فقط تمثیل است) دست به گزینش قشری در دانشگاه زد. این فرد که باور مذهبی نداشت، با این کار تنها دید مردم را تخریب کرد و پروژه‌ی اسلامی کردن دانشگاه‌ها را هم به محاق برد.

به نظر بنده، باید یک قرارگاه فرهنگی تأسیس کنیم که چند وظیفه را بر عهده بگیرد. یکی از وظایف آن این است که نسبت ما را با رسانه

و صداوسیما تعیین کند. این یک کار تئوریک جدی است. باید بدانیم چگونه از رادیو و تلویزیون استفاده کرده و قدرت کدام را بیشتر کنیم. باید به این نکته فکر کنیم که محتوای آن چه باشد، کدام شبکه‌ی خانگی را بسازیم و چه مقدار از باری را که صداوسیما نمی‌تواند به دوش بکشد، در سینما بیان کنیم.

ما متأسفانه به این نکات توجه نکردیم. تصور ما این بود که مشکل از سیستم نیست، بلکه افراد مشکل دارند و اگر به جای یک مدیر غیرمذهبی، یک فرد بسیار متدین را جایگزین کنیم، مشکلات حل می‌شود. در حال حاضر، متوجه شده‌ایم مسئله افراد نبوده‌اند، بلکه ساختارها دارای اشکال بود.

|| آقای دکتر، همان‌طور که می‌دانید، مدرنیته انسان‌هایی را تربیت کرده که در تراز خودش است و در آن چارچوب، فکر و رفتار می‌کنند. پس مادامی که این افراد زندگی می‌کنند، مدرنیته هم با آن‌هاست. ولی به نظر می‌رسد انقلاب اسلامی ایران موفق

نشد چنین نیروهایی تربیت کند. در واقع افرادی متولد نشدند که تمام حرکات و رفتار آنها بر اساس آرمان‌های انقلاب باشد و بتوانند حیات انقلاب را تضمین کنند. به نظر شما، چرا انقلاب موفق به تربیت انسان‌هایی نشد که در تراز انقلاب اسلامی باشند؛ مثل شهید مطهری، شهید بهشتی و مقام معظم رهبری. البته افرادی تربیت شدند، اما این افراد محصول ساختار نبودند، بلکه محصول تلاش خود و یا خرده‌سیستم‌های دیگر بودند؟

همان‌طور که عرض کردم، مشکل اصلی ما این بود که فقدان تفکر اجازه نمی‌داد حقیقت را بشناسیم. نمی‌توانستیم از ظاهر به عمق برویم و امور را تأویل کنیم.

دنیای مدرن و فرماسیون غرب‌زده‌ی شبه‌مدرن را نمی‌شناختیم. نمی‌دانستیم اگر مدل اقتصادی سرمایه‌داری را بر عهده‌ی کارشناسان نتولیرال بگذاریم، چه نتایجی به بار می‌آورد. بنابراین آنها توانستند نیروهای خود را بازسازی کنند. ما هیچ‌گاه سیستمی در تراز انقلاب نساختیم تا توقع ظهور انسان‌های تراز انقلاب را داشته باشیم. واقعیت

این است که از ابتدا، حتی در وجه سیاسی نیز به صورت کامل اسلامی نشدیم.

البته بنده معتقدم در آن زمان، اقتدار امام و شرایط به نحوی بود که می‌توانستیم نظام سیاسی اسلام را به صورت کامل محقق کنیم. در این صورت، امروز برای ما مشکل ایجاد نمی‌شد و اراده‌ی سیاسی ولی‌فقیه به راحتی تحت شعاع قرار نمی‌گرفت.

از همان ابتدا، این تلقی که جمهوری فرم است و اسلام محتوا، غلط بود. جمهوری یک ماهیت است و اقتضانات مخصوص به خود را دارد. مدلی که مقام معظم رهبری در سفر به کردستان مطرح کردند، بسیار عالی است و می‌تواند نقش منفی «جمهوری» را خنثی کند. امروز پس از سی سال، فقدان تفکر موجب شد هیچ سیستم اسلامی را جایگزین سیستم‌های موجود نکنیم.

طبیعی است که از دل این سیستم شبه‌مدرن، هیچ انسان اسلامی به وجود نمی‌آید. مطهری‌ها و بهشتی‌ها استثناء بودند. وقوع انقلاب هم به این معنی نبود که همه‌ی مردم در سطح مطهری‌ها بودند. آن مردم،

انسان‌های شبه‌مدرنی بودند که از دست شبه‌مدرنیته به ستوه آمده بودند.

یکی از مشکلات فعلی ما این است که محتوای شبه‌مدرن وجود دارد و مردم را آزار می‌دهد، اما ظاهری اسلامی دارد و رسانه‌های روشن‌فکرانه همه‌ی مشکلات را به گردن اسلام می‌اندازند. مشکلات امروز ما مثل معماری، روابط انسان‌ها، کج‌روی‌های اجتماعی، تورم و غیره نتیجه‌ی غرب‌زدگی شبه‌مدرن شدن دو‌یست‌ساله‌ی ماست. مسئول اصلی آن نیز کسانی هستند که این غرب‌زدگی شبه‌مدرن را بعد از انقلاب بازسازی کردند. متأسفانه ویژگی آن این است که در رأس نظام ما، اسلام وجود دارد و این عده تمام مشکلات را به حساب اسلام می‌گذارند.

به عبارتی، مشکلاتی را که دقیقاً نتیجه‌ی اجرا نشدن اسلام است، به پای اسلام می‌نویسند. مردم ایران در سال ۵۷ متوجه شدند که این مشکلات نتیجه‌ی غرب‌زدگی شبه‌مدرن است و در آن زمان امکان نداشت عده‌ای به مردم تفهیم کنند که ریشه‌ی مشکلات اسلام است. در حال حاضر، آن‌ها قدرت رسانه‌ای بسیار قوی دارند. سی سال



❖ یکی از مشکلات فعلی ما این است که محتوای شبه‌مدرن وجود دارد و مردم را آزار می‌دهد، اما ظاهری اسلامی دارد و رسانه‌های روشن‌فکرانه همه‌ی مشکلات را به گردن اسلام می‌اندازند. مشکلات امروز ما مثل معماری، روابط انسان‌ها، کج‌روی‌های اجتماعی، تورم و غیره نتیجه‌ی غرب‌زدگی شبه‌مدرن شدن دویست‌ساله‌ی ماست.

زیرساخت‌ها در دست آن‌ها بوده و همه چیز را عوض کرده‌اند. به همین دلیل، انقلاب را محاصره و نیروهای اصیل انقلابی را منزوی کرده‌اند.

به نظر من، راه‌حل این است که دست به تحولی جدی در عرصه‌ی فرهنگ و اقتصاد بزنیم. ترمیم کردن مدل اقتصادی فعلی سودی ندارد، بلکه باید آن را تغییر دهیم. در عرصه‌ی فرهنگی هم باید یک قرارگاه فرهنگی تشکیل دهیم، چون شورای عالی انقلاب فرهنگی نشان داده



نمی‌تواند کاری از پیش ببرد.

ما امروز در میدان جنگ هستیم و باید یک قرارگاه فرهنگی جنگ نرم، زیر نظر مستقیم رهبری انقلاب تشکیل دهیم. به علاوه، باید هوشمندترین نیروی فرهنگی در رأس آن باشد تا بتواند با تمام نیروهای طیف انقلاب و معتقد به ولایت، شرایط را مهیا کند، استراتژی فرهنگی کشور را تغییر دهد و رسانه را در دست بگیرد.

حتی اگر این کار مستلزم محدود شدن اراده‌ی وزارت ارشاد است، اهمیتی ندارد. آنچه مهم است، اسلام و انقلاب اسلامی است. اگر فرهنگ و اقتصاد تغییر کند، در بیست سال آینده، نتایج خوبی خواهیم گرفت.

خاطرم هست در دهه‌ی هفتاد، در مجله‌ی سوره مشغول به کار بودم. مسئول وقت حوزه‌ی هنری نیروهای انقلابی را به شدت اذیت می‌کرد. انتقاد می‌کرد که چرا با سروش درگیر می‌شویم و به فکر فروش مجله نیستیم. شهید آوینی به ایشان جواب بسیار قشنگی دادند. فرمودند «این شخص نمی‌فهمد ما در حال حاضر چه کاری انجام می‌دهیم. ما

در اینجا یک نسل را پرورش می‌دهیم که بیست سال بعد، نتیجه‌ی آن مشخص خواهد شد.» بنده شاهد بودم در دهه‌ی هشتاد انسان‌هایی پرورش پیدا کردند که با آثار آوینی انس گرفته بودند و هنوز جزء انقلابی‌ترین نیروهای این نظام به شمار می‌روند.

بنابراین می‌توانیم سنگ‌بنا را عوض کنیم و بیست سال دیگر نتیجه بگیریم؛ همچنان که آن‌ها در دهه‌ی ۶۰ سنگ‌بنا را عوض کردند و نتیجه‌ی آن را در سال ۸۸ در خیابان‌ها گرفتند.